

# برای وطنمان چه کرده ایم؟؟

امیر فیض- حقوقدان

یکی از عباراتی که در ادبیات مبارزه ایرانیان خارج از کشور ظهور یافته طرح این پرسش است که <برای وطن چکار کرده اید> که گاه بصورت اظهارندامت و گاه اعتراض به دیگران بکار گرفته میشود.

برجسته ترین نمونه های اظهارندامت و پیشیمانی بیانات اعلیحضرت است، از ایشان است که <انسان شرم دارد که سرش را بلند کند که کاری برای وطنش نکرده است>

میتوان گفت که در تاریخ مبارزات برون مرزی هیچ بیانی به سنگینی اظهار ملامت اعلیحضرت دیده نمیشود و میتوان گفت که هیچ ایرانی در این حد به انصاف تمکین نکرده است.

بسیار دیده شده است که بمنظور تخطئه دیگران عبارت مزبور هم وسیله قرار گرفته است. عبارتی که ظاهرش آراسته و گیرا و باطنش فارغ از معناست.

## منطوق و مفهوم در عبارت <برای وطنمان چه کرده ایم؟>

ظاهر عبارت آراسته است؛ چراکه نام وطن و خدمت به وطن در میان است، و هرکس که در دایره محرومیت از خدمت بوطن قرار گیرد توجه خفت بر او ممکن میشود چنانکه محرومیت از خدمت و کار برای وطن در مواردی نوعی مجازات حاصل از جرم شناخته میشود، (محرومیت از حقوق اجتماعی).

اما مفهوم آن عبارت، حکایت دیگری است. زیرا بسیاری عوامل لازم است که اتهام نکردن کاری برای وطن متوجه شخص شود، لاجرم نمیتوان عبارت مزبور که مقدمه ای برای ورود اتهام به دیگران است را بدون توجه بوجود آن عوامل بکاربرد.

## کار برای وطن یعنی چه

بهر فعلی که از کسی صادر شود کارنامیده میشود، با این تعریف مواجه هستیم با بینهایت انواع افعالی که از انسان ها سر میزند و عنوان کار را هم دارد.

حکما فعل ناشی از افراد را بطور کلی به دو قسمت کرده اند افعال مادی و یا بدنی و دیگر افعال معنوی.

کلیت این تقسیم بندی متعلق به ماهیت و دستاورد و نتیجه کار نیست بلکه متعلق به صورت آن است

جوامع بشری در شناخت کارها، در عرصه لازم و غیر لازم، حسن و قبح، قانونی و شرعی بودن یا نبودن ثابت نیستند (به حقوق اسلامی و حقوق مدرن و یا آداب و رسوم ملتها و حتی جوامع کوچک و محلی رجوع شود).

برای اینکه باورهای متناقض نسبت به ماهیت کار به رسوب معضل کمک نکند، جامعه توسل به قانون را اتخاذ کرده است و گفته؛ هر فعلی راکه قانون منع نکرده کار محسوب و اجرت پذیر است (قانون مدنی).

بنابراین هرکس از اهالی کشور که کاری انجام میدهد چون آن کاربازده دارد آن کاربر برای وطن قابل محاسبه است، چه مثبت و چه منفی.

کسی که درختکاری میکند (کارمادی و بدنی) و کسی که از حق دیگری دفاع میکند و یا قضاوت و یا طبابت میکند (کار معنوی) خدمت به همنوع و در نهایت به وطن تلقی میشود.

### برای نجات وطن چه کرده اید؟

تصور این است، عبارت؛ «برای وطن چه کار کرده ای؟» که در ادبیات مبارزه خارج از کشور روئیده است مقصود «برای نجات وطن چه کرده اید؟» است یعنی قصد از بکار بردن این عبارت سوال و یا استیضاح است نسبت به ثالث که در این مدت سی و چند سال برای نجات کشور چه کرده ای؟ بنا بر این مسیر این تحریر باید متوجه سوال «برای وطن چه کرده اید» بشود.

### نجات وطن در حکم قانون

جوامع حقوقی برای استحکام مبانی حق و تکلیف و روابط بین افراد و جامعه متوسل به تقسیم حق شده تا بامشخص ساختن هریک، تکلیف مردم نسبت به یکدیگر و کشور و دولت معلوم باشد.

در این راستا حقوق عمومی داخلی بوجود آمده که موضوع آن تنظیم روابط افراد با دولت است که بخشی از آن به حقوق اساسی اختصاص یافته است و این بخش از حقوق است که الزامات و تکالیف افراد را نسبت به وطن و حکومت و قانون اساسی و آنچه که مربوط به کشور است تعیین کرده است.

باملاحظه به فصول حقوق اساسی می بینیم که قانون اساسی کشور، هیچ تکلیفی برای افراد معمولی کشور در دفاع از کشور و یا نجات کشور در مواقع بحرانی و جنگ مقرر نکرده، الا اطاعت از قانون و بالطبع از تصمیمات دولت در چهارچوب قانون اساسی، و این بدان معنا نیست که مردم تکلیفی در دفاع از کشور و نجات کشور ندارند بلکه قانون خواسته که دفاع از کشور و نجات کشور و مسائل تابعه آن از برخورد بانظرات گوناگون و ایجاد هرج و مرج مصون باشد و به همین دلیل قانون را جایگزین نظر و احساسات و تصمیمات شخصی در امر کشور از جمله نجات کشور ساخته است.

### نجات کشور در تعارض معنایی

اگر دریافتن ماهیت نجات کشور، قانون اساسی منبع معتبر و انحصاری محسوب نشود، نجات کشور با معانی و مفاهیم بکلی متناقض و خودسرانه مواجه میشود، با نمونه پیش برویم بهتر است.

کسانی که معتقد به حقانیت جمهوری اسلامی هستند بهیچوجه کشور را در موقعیتی نمیدانند که فصل نجات آن مطرح باشد، و برعکس به عقیده آنها کشور نجات یافته هست، البته مخالفت با کیفیت کشورداری بانجات کشور تفاوت دارد.

کسانی که معتقد به حقانیت جمهوری اسلامی نیستند چون ناخواسته ویادانسته مبارزه خود را از قانون اساسی مشروطیت منتزع ساخته اند نتوانسته اند که معنای واحد و متحد الشکلی برای نجات ایران بیابند عده ای کلید نجات ایران را در دست آمریکا می‌دانند - عده ای نجات را بدون حمایت و کمک آمریکا عملی نمی‌دانند - عده ای هم که از منش و فرهنگ ایرانی نسبت به مقام رهبری خیلی پرت هستند نجات ایران را در تشکیل حزب و گروه و کنگره و امثال آنها می‌دانند - گروهی جدائی دین از حکومت را از ابزار نجات ایران گرفته اند - عده ای هم که شاید از همه بدبخت و نادان تر باشند قول و قرار تجزیه کشوری و بیعت با خامنه ای را از ابزار نجات ایران می‌دانند.

آنها و نظایر آن نظراست و پشتوانه های حکمتی آراسته به باور مردم را ندارد، و بهمین دلیل است که سی سال صحبت از نجات کشور است و یک قدم هم برداشته نشده.

قانون اساسی مشروطیت هم معنای نجات ایران را دارد و هم کیفیت رسیدن به نجات را. این نسخه تنها در ۷۰ سال از عمر مشروطیت کارآرایی خود را نشان نداده، بلکه در طول هزاره ها تنها راه نجات کشور و حفظ تمامیت و استقلال و وحدت ملی ما ایرانیان بوده است.

وقتی این نسخه تاریخی و عمل شده به کنار گذاشته شود باب نظر، جای آنرا خواهد گرفت و چرخش نظر هم بی پایان است، در حالیکه نص قانون اساسی مشروطیت دوران نظرات راپشت سر گذاشته و در قائمه مشروعیات عام قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

### نتیجه گیری

اگر قائل به حقانیت جمهوری اسلامی نیستیم که نیستیم، حقانیت مبارزه برای نجات کشور حق مشروع مبارزه است، در این راستا اعتبار تدویم اجرائی قانون اساسی (۱۹۰۶ و متمم آن) در مقابل خواست ما که نجات کشور است تنها راه قانونی و مشروع و آزمایش شده است که باید جایگزین نظرات متفاوت نسبت به کیفیت نجات ایران بشود.

جامعه شناسان عقیده دارند که هیچ ملتی در جهان مانند مردم ایران روحیه فرد پرستی را ندارد در رابطه با همین برداشت است که سیسرون گفته: <ایرانیان بهنگام گرفتاری و تنگنای چشم هایشان بسوی پادشاه است>

در طول تاریخ ایران حتی یک مورد دیده نمیشود که ایرانی ها بدور از روحیه فرد پرستی به موفقیت و یا ذلت های تاریخی کشیده شده باشند و یا برای رهائی از گرفتاری به تشکیل حزب و شورا و کنگره و امثال آنها دست زده باشند.

قوام وهستی جامعه ایرانی متوقع بر رهبری از بالاست که از خداوند و پادشاه شروع میشود؛ حال اگر چند نفر بچه تخس مدعی میشوند که در تشکیل شورا برای اولین مرتبه در تاریخ ایران به رهبری از پانین موفق شدند، میخواهند گفته باشند که بجای رهبری شاه که مقبول مردم و سیره فرهنگی آنهاست ما که عنوان دفتر سیاسی را هم برای خود جعل کرده ایم جایگزین مقام شاه در فرهنگ ایرانی شده ایم و برای اینکه عظمت قدرت و موقعیت رهبری!! خود را نشان بدهیم همان پادشاه که مظهر ملیت و وفاداری و نماد هویت ایرانی است، را هم در زمره کارمندان خود قرار دادیم و شغل «سخنگونی» که مساوی با مامور پست و نامه رسانی است به او محول کردیم و نشاط و وجد او را هم

#####

۱ - توصیه و سفارش میشود نوشته این پاراگراف را بارها بخوانید بار سنگین تاریخی، عرفی و قانونی ژرفی دارد که نا آشنا بودن به این اصل مبارزه را در بیراهه رها می سازد که ساخته است. ح-ک#

همگان دیدند؛ تا مردم بگویند: <درخت گردکان آنقدر بزرگ است، درخت خربزه الله اکبر> وقتی پادشاهی که سوگند سلطنت یاد کرده فقط درخارج ازکشور بقول خودشان ۱،۲۰۰،۰۰۰ طرفدار دارد و ۹۵ درصد هزینه مبارزاتی او را مردم داخل کشورتامین میکنند ووووو.. کارمند دفترسیاسی است بنگر به موقعیت وقدرت!! دفترسیاسی.

**حاشیه** - از اشاره بالا به موقعیت ادعائی دفترسیاسی، ابا راضی نیستم چراکه حق مطلب وزشتی آن با آنچه عرض شد ادا نشده است. (پایان حاشیه).

### نجات کشور بر عهده کیست

عرض شد که قانون اساسی کشورها ضابطه مشخص و روشنی در دفاع ازکشور وتامین منافع عمومی و رفع مشکلات ازجمله نجات کشور را پیاده کرده است؛ که در راستای اجرای آن قانون انسانها در مقابل تکلیف ناشی ازقانون قرار میگیرند.

درقانون اساسی مشروطیت ایران که هفتاد سال پشتوانه استقلال وتمامیت ارضی وصلح وصفا و آسایش ملت ایران بوده، هیچیک از افراد کشور حتی وزرا ونمایندگان مردم ملزم به محفوظ داشتن حقوق مردم وحفظ استقلال وتمامیت ارضی کشورتامین سعادت وعظمت دولت وملت نشده، الا پادشاه. واز این صدر ونقطه اوج قانونی است که دولت وهیئت وزراء وشخصیت های رئیس کشور با فرمان شاه اجرای تعهدات وسوگند پادشاه را به اجرا درمیآورند.

شخص اعلیحضرت هم به نقش قاطع وانحصاری شاه درنجات کشور وحفظ استقلال وتمامیت ارضی کشور قائلند که فرموده اند:

<سلطنت نهادی است که تضمین کننده حفظ ملت، حفظ تمامیت ارضی وحفظ استقلال روحی وفکری ملت ایران است> (سنگر ۳۵۲+۳۳۲)

<تنها کسی که در آن مملکت بوده وهست که مسئولیتی درمقابل قانون دارد آنها من هستم وظیفه اصلی من فقط رعایت آن قانون است >..... (سنگر ۲۸۴+۳۳۲)

از آنجا که قانون اساسی مشروطیت دستاورد انقلاب مشروطیت وسنت ۲۵۰۰ ساله پادشاهی در ایران است و آن قانون است که تکلیف نجات کشور رامحول پادشاه کرده لذا افراد کشور اعم از لشگری وکشوری هیچ وظیفه ای در دخالت در امر نجات کشور ندارند، الا که از مرکز فرماندهی قانونی یعنی پادشاه بارعایت سلسله مراتب درقانون دستوری به آنها ابلاغ شود.

مراتب بالا بشرح زیر از سوی اعلیحضرت مورد تائید قرار داشته است:

**وظیفه من و وظیفه هر ایرانی است که از قانون اساسی اطاعت کند  
ولی من بعنوان پادشاه قانونی نقش مهمتری دارم و آن دفاع از آن**

## **قانون است**

اعلیحضرت دریکی ازبیاناتشان مطلبی دارند که رابطه بین قانون اساسی مشروطیت وموجودیت ویا فنای ایران را تشریح میکند میفرمایند:

**<آنها که قانون اساسی مشروطیت راپاره کردند سند موجودیت ایران را پاره کرده اند>**

یعنی بقای ایران، نجات ایران، تامین رفاه وسعدت ملت واستقلال وتمامیت ارضی کشور ازمجرای قانون اساسی ورهبری شاه میگردد ووقتی قانون اساسی مشروطیت به هیچ گرفته شد امرنجات ایران هم معلق میشود که شده است.

(درسالهای مبارزه سنگر، به چند مقام بالای ارتش شاهنشاهی که درخارج ازکشوربودند مراجعه و خواستارشد که راسا به رهبری نیروها ونجات ایران اقدام کنند؛ پاسخ همگی آنها این بود که ما قسم خورده ایم که به فرمانهای شاه وقانون اساسی اطاعت کنیم وقسم نخورده ایم که به درخواست شما ویا سازمان ها وگروها وغیره عمل کنیم)<sup>۲</sup>

ساختمان فرهنگی ایرانیان درکشورداری خاصه رهبری ازبالاست نه ازپائین، روح اطاعت وفداکاری نشنت یافته ازفرماندهی شاه است نه سازمان وکنگره وشورا وامثال آنها.

وقتی پادشاه به وظائف وتکالیف قانونی خود عمل نکرد رابطه حکمی وقانونی بین شاه ومردم منقطع میشود فقط جنبه احساسی واحترامی آن باقی میماند که درکمال تاسف درشرائط حاضرحتی جنبه های احساسی واحترامی آن هم نسبت به موقعیت اعلیحضرت ازدست رفته است. **تصورنمیشود که مردم فرق بین پادشاه سوگند یاد کرده را با سخنگونی شورا ندانند.**

### **خارجان جایگزین قانون اساسی مشروطیت**

ایرانی ها چون عادت به قبول رهبری همکلاسان خودشان راندارند وقیود قبول رهبری آنان درشاه و **مرجع تقلید اعظم** متبلورو محدود است، لذا درغیاب آن شخصیت ها سرگردان برای جذب به قدرت دیگری میشوند که آن قدرت سوم، قدرت بیگانه است که سعی میکند خلاء قدرت راپرکند.

**درتطبیق مورد اکنون که برای مخالفان جمهوری اسلامی موضع رهبری شاه مفقود است قدرت مدیریت وامکانات مادی بیگانگان جایگزین ظاهری خلاء قدرت معنوی پادشاه شده است ودرنهایت طرحهایی که آمریکا وبیگانگان میدهند نسخه ای تلقی میشود که میخواهند برنسخه قانون اساسی مشروطیت پل اجرایی بزنند که میبینید نه تنها موفق نشده بلکه مبارزه بحق ومشروع مخالفان جمهوری اسلامی راهم بننگ وبدنامی کشیده است.**

### **پاسخ سردستی به استیضاح کسانی که میگویند برای نجات ایران چکار کرده اید**

فکر میکنم پاسخ استیضاح حضراتی که زیرشعار<برای نجات ایران چه کرده اید> سنگرگرفته اند تشبیهی بجاباشد؛

فرض کنید که دشمنی به سرزمین شما تجاوزکرده ومیهن پرستان برای مقاومت وبیرون راندن آن دشمن به تعبیه سنگرها پرداخته اند به امید اینکه فرمانده تاریخی وهویتی مورد انتظار آنان درمقام فرماندهی عمل کند وازسنگرهای موجود استفاده نماید.

برخلاف این انتظار، بهرعلتی فرماندهی درمقام فرماندهی قرارنمیگیرد و سنگرها بلا تکلیف میمانند گروهی با نا امیدی ترک سنگرمیکنند و گروهی هم موقتاً ترک میکنند تا با حضور فرمانده به سنگرها باز گردند، در این میان قلیلی هم در سنگرها باقی میمانند و با تک تیراندازان مقابله میکنند، و در واقع از مشروعیت مبارزه و مقاومت خودشان، با قلم و بیان به اندازه وسیع و بضاعت خود دفاع میکند و این درحالی است که آنها میدانند که هیچ برات مسلمی برای حضور فرمانده خود در پایگاه فرماندهی مبارزه ندارند، تاچه رسد به دیدار افق پیروزی.

هرکس بقدر خویش گرفتار محنت است کس رانداده اند برات مسلمی

آیا میشود به چنین سربازان مدافع مشروعیت مبارزه و حقانیت تداوم رژیم سلطنتی ایران، اتهام زد که «کاری برای نجات ایران نکرده و نمیکند»؟؟ آری! ولی بقول خواجه عبدالله انصاری؛

**اگر بی انصاف نداند که انصاف چیست،**

**انصاف داند که بی انصاف چیست**

